

نقد مدعای کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه

درباره روابط شاه و آمریکا

علی‌رضا ملائی توانی*

چکیده

کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه: روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد از آثار پرمخاطب در بازار نشر ایران است. در این کتاب، ادعاهای مهمی درباره ماهیت روابط شاه و آمریکا مطرح شده است. مدعای اصلی این است که آیا شاه در دوره‌ای از حکم‌رانی خود توانست در عرصه سیاست مستقل از غرب عمل کند و با نادیده‌انگاشتن روابط سلطه‌گر - سلطه‌پذیر در دوره نیکسون، آمریکا را به دنباله‌رو سیاست‌های منطقه‌ای خود تبدیل کند؟ بررسی علل اهمیت این ادعاها و نیز بیان کاستی‌های آن از مباحث اصلی این مقاله است. این مقاله با نقد مدعای اصلی این کتاب به این نتیجه رسید که طی سال‌های حاکمیت مطلقه شاه، چند مرحله متفاوت در مناسبات ایران و آمریکا رخ نمود و هر بار به اقتضای شرایط بین‌المللی درباره توانایی‌های شاه در اداره کشور دیدگاه‌های مختلفی در محافل سیاسی آمریکا شکل گرفت و شاه با استفاده از این فرصت‌های کوتاه به ایفای نقش در منطقه و حتی جهان پرداخت. اما این به معنای توانایی مطلق شاه در تغییر ماهیت مناسبات ایران و آمریکا نبود، زیرا پس از تغییر بستر سیاسی و بین‌المللی روابط شاه و آمریکا دوباره به روابط سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بازگشت.

کلیدواژه‌ها: شاه، مناسبات ایران و آمریکا، روابط فرادست - فرودست، جنگ سرد.

۱. مقدمه

یکی از مسائل بحث‌انگیز تاریخ معاصر ایران به‌ویژه از کودتای ۲۸ مرداد به این سو فهم ماهیت مناسبات ایران و آمریکاست. این موضوع پس از سقوط حکومت پهلوی و به‌دنبال

* دانشیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، mollaiynet@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۴

آن تسخیر سفارت آمریکا که به قطع روابط دو کشور منجر شد، ابعاد پیچیده‌تری پیدا کرد و موجب شکل‌گیری تئوری‌های مختلفی شد. تأکید مقامات جمهوری اسلامی بر توطئه‌گری غرب و آمریکا از یک‌سو و مداخله‌گرایی آشکار ایالت متحده در بحران‌های جهانی از دیگر سو، فهم این موضوع را بسیار دشوار کرد. بنابراین، امروز اندیشیدن درباره میزان مداخله، نقش‌آفرینی، و تأثیرگذاری آمریکا در مسائل ایران بیش از هر زمان دیگر اهمیت و ضرورت دارد؛ زیرا این موضوع نه تنها ذهن و ضمیر بسیاری از پژوهش‌گران، کارشناسان، و صاحب‌نظران را به خود مشغول داشته، بلکه به یکی از دغدغه‌های مهم سیاست‌مداران دو کشور تبدیل شده است.

بدیهی است که در چنین وضعیتی، برداشت‌های گوناگون و متعارض شکل می‌گیرد و این برداشت‌های نادرست و ناصواب در ذهن مخاطبان رسوخ می‌یابد. در نتیجه، ما را در فهم واقعیت‌های تاریخ معاصر و نیز ماهیت مناسبات دو کشور دست‌خوش خطاهای روشی و راه‌بردی می‌سازد و فکر و معرفت تاریخی ما را متزلزل می‌کند. از آن‌جاکه در این باره دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده و این دیدگاه‌ها هم‌چنان از سوی بسیاری از پژوهش‌گران و صاحب‌نظران در محافل علمی ترویج می‌شوند، باید عمیقاً درباره آن تأمل کرد.

باعنایت به مسئله طرح‌شده، پرسش اصلی این است که نقش و عملکرد آمریکا در ایران و نحوه پیوندش با شاه را چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا این مناسبات را باید در قالب نظریه‌هایی چون دولت دست‌نشانده، نظریه وابستگی، رابطه فرادستی - فرودستی، نوکر - اربابی، یا مناسبات مرکز - پیرامون، سلطه‌گری - سلطه‌پذیری، و ... ارزیابی کرد؟ یا در چهارچوب روابطی برابر و منافع متقابل؟ آیا می‌توان در برابر این دیدگاه‌های متعارض به سنتزی تازه رسید و آن را در یک چهارچوب ترکیبی و تلفیقی تحلیل کرد؟ این مقاله با بررسی ایده‌های رهام الوندی و نقد و ارزیابی دیدگاه‌های او در کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد می‌کوشد از چنین نگرشی دفاع کند.

این کتاب در سال ۲۰۱۴ در آمریکا منتشر شد. نویسنده کتاب، رهام الوندی، دانش‌آموخته دانشگاه آکسفورد و استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن در کلمبیاست. او تألیفات فراوانی درباره تاریخ روابط خارجی ایران و انقلاب اسلامی انجام داده و پژوهش‌های جاری وی بر فعالیت‌های حقوق بشر جهانی و ریشه‌های انقلاب ۱۳۵۷ ایران متمرکز است.

کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد با ترجمه غلامرضا علی بابایی را انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه در سال ۱۳۹۵ منتشر کرد. این کتاب در زمره آثار پرخواننده و پرمخاطب در ایران به‌شمار می‌رود که از بدو انتشارش تاکنون از استقبال فراوان برخوردار بوده است، به طوری که در مدت کوتاهی به چاپ چهارم رسید. کتاب ترجمه‌ای روان دارد و مترجم توانایی و احاطه خود بر متن اصلی را با ترجمه دقیق و نگارش پانویشت‌ها و وضع معادل‌های دقیق و جای‌گزین نشان داده است. کتاب یک مقدمه، چهار فصل، و یک نتیجه‌گیری دارد و در ۳۵۶ صفحه تنظیم شده است. فصل اول با عنوان «ایالات متحده و ایران در جنگ سرد» در ۳۲ صفحه، فصل دوم با عنوان «از من حمایت کن: دکترین نیکسون در خلیج فارس» در ۶۸ صفحه، فصل سوم با عنوان «جنگ پنهان ایران با عراق: سیا، و کردهای رهاشده از سوی شاه» در ۹۴ صفحه، و فصل چهارم با عنوان «یک مورد نه یک نیکسون: ایالات متحده و رؤیاهای هسته‌ای شاه» در ۷۲ صفحه به نگارش درآمده است.

۲. دشواری‌های پژوهش در حوزه مناسبات ایران و آمریکا پس از کودتای

۲۸ مرداد

واقعیت این است که بررسی مناسبات شاه و آمریکا به این دلیل که مسائل تاریخی انباشته‌ای وجود دارد که خواسته یا ناخواسته بر فرایند تحقیق اثر می‌گذارند، از بسیاری موضوعات متعارف تاریخی بغرنج‌تر و دشوارتر است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) حاکمیت فضای احساسی، خصمانه، و سیاست‌زده بر روابط دو کشور که خواسته یا ناخواسته پژوهش‌گر را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و سایه سهمگین این نوع نگاه او را وادار به قضاوت و جانب‌داری می‌کند.

ب) از نگاه ایرانیان سوابق بسیار ناخوشایند مشارکت آمریکا در براندازی دولت ملی دکتر مصدق (از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، تحمیل کاپیتولاسیون، ایجاد دولت دست‌نشانده، گسترش فراماسونگری در میان مقامات کشور، رویارویی با انقلاب ایران با حمایت از ضدانقلاب، پشتیبانی از رژیم عراق در جنگ هشت‌ساله، فشارهای بین‌المللی و فضاسازی رسانه‌ای و خبری علیه ایران، تحریم‌های متعدد، متهم کردن ایران به مسائل گوناگونی چون محور شرارت، مدافع تروریسم و ناقض حقوق بشر، بی‌ثبات‌کننده منطقه، و ... به‌طور طبیعی آثار ناگوارش را بر هرگونه پژوهش علمی برجای خواهد گذاشت.

ج) از نگاه آمریکاییان مسائلی چون تحقیر آمریکا با اشغال سفارت آن کشور پس از انقلاب، ماجرای مک فارلین، شعارهای ضدآمریکایی، توهین به نمادهای آن کشور از جمله پرچم آمریکا، دشمنی با اسرائیل و به‌مخاطره‌انداختن منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس و ... از موانع تحقیق در این حوزه محسوب می‌شوند.

د) وجود روایت‌های کاملاً متناقض یا کاملاً متفاوت درباره روابط شاه و آمریکا (که در ادامه همین مقاله به شش گونه آن اشاره خواهد شد) موجب بروز آشفتگی‌های نظری و عملی در پژوهش‌های تاریخی مرتبط با روابط دو کشور خواهد شد و آثار خود را در اتخاذ نوع رهیافت‌ها، برداشت‌ها، گزینش رخدادهای، و قضاوت‌های پژوهش‌گر بازتاب خواهد داد.

ه) عدم انتشار اسناد و مدارک مرتبط با مناسبات شاه و آمریکا در ایران و انتشار این اسناد از سوی آمریکایی‌ها موجب شده است این موضوع عمدتاً از طریق منابع و مدارک آرشیوی تصفیه‌شده آمریکا یا با تکیه بر خاطرات و تاریخ شفاهی کارگزاران حکومت پهلوی و سیاست‌مداران آمریکایی یا از خاطرات انقلابیون و اپوزیسیون ایرانی مخالف شاه تدوین شود که در هر صورت محقق را با روایت‌های متضاد مواجه می‌سازد. امید است که با دسترسی به گونه‌های دیگر مدارک راه برای پژوهش‌های عالمانه‌تر هموار شود.

باعنایت به آنچه گفته شد، هر پژوهشی درباره مناسبات ایران و آمریکا متأثر از این عوامل خواهد بود. طبیعتاً کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد از این واقعیت‌ها مستثنی نیست.

۳. گونه‌شناسی آثار موجود درباره مناسبات شاه و آمریکا

سیری در آثاری که در چند دهه گذشته درباره مناسبات ایران و آمریکا نوشته شده‌اند نشان‌دهنده وجود دست‌کم پنج نوع رهیافت گوناگون است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

نخست، رویکردهای رسمی حکومت پهلوی و آثاری که توسط خاندان سلطنت و کارگزاران حکومت پهلوی چه پیش و چه پس از انقلاب نوشته شده‌اند. در این نوع تاریخ‌نویسی، شاه به‌مثابه شخصیتی مستقل، ایران‌گرا، و آشنا به مسائل بین‌المللی معرفی می‌شود که با اتخاذ «سیاست مستقل ملی» همواره در چهارچوب منافع ملی گام برمی‌داشت و در این راه به هیچ قدرتی تعهد و وابستگی نداشت (پهلوی ۲۵۳۵؛ پهلوی ۱۳۵۶؛ پهلوی ۱۳۷۱).

دوم، روایت‌های آمریکاییان، که خود آن‌ها نیز در چند سطح مختلف تقسیم‌بندی می‌شود: آثار سیاست‌مداران برجسته، دیپلمات‌ها و نمایندگان سیاسی، تحلیل‌گران آمریکایی، و تاریخ‌پژوهان و ایران‌شناسان و انقلاب‌پژوهان آمریکایی. در این روایت‌ها تلاش می‌شود دربارهٔ هژمونی و سیطرهٔ جهانی آمریکا مبالغه شود. مانند خاطرات سولیوان، کسینجر، پژوهش‌های مارک گازیوروسکی، جیمز بیل، و ... ونس و برژینسکی ۱۳۷۱؛ له دین ۱۳۷۱؛ سولیوان ۱۳۶۱؛ رویین ۱۳۶۳.

سوم، روایت‌های جریان‌های چپ مارکسیستی در فضای دوقطبی جنگ سرد که خود آن به انبوهی از نظرگاه‌ها قابل تقسیم است، از جمله: سیاست‌مداران عالی‌رتبهٔ شوروی، دیپلمات‌ها و نمایندگان سیاسی دولت شوروی در ایران، ایران‌شناسان و تاریخ‌نگاران شوروی، و جریان‌های چپ توده‌ای و غیرتوده‌ای در ایران. این جریان‌ها دولت و حکومت ایران را دنباله‌روی آمریکا و مجری سیاست‌ها و برنامه‌های بلوک غرب می‌شمارند و روابط دو کشور را در چهارچوب تئوری‌های امپریالیسم، استثمار و سلطه، و ... ارزیابی می‌کنند. مانند *تاریخ ایران* اثر گرانتوسکی و دیگران، خاطرات ولادیمیر گوزیچکین، آثار احسان طبری، و ...

چهارم، روایت‌های پس‌انقلابی ایران یا روایت‌های رسمی جمهوری اسلامی که در درون آن‌ها نیز انبوهی از نگاه‌ها و طیف‌ها اعم از روحانی و غیرروحانی وجود دارد. آثار این جریان‌ها نیز به شکل‌های مختلف یا در تاریخ‌نگاری‌های رسمی و متن‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و مدارس یا در محافل سیاسی و رسانه‌ای مطرح می‌شوند. در این نوع آثار شاه به‌مثابهٔ شخصیتی خودفروخته، میهن‌فروش، عامل بیگانه، آلت دست و نوکر آمریکا، و تابع محض دستورهای آن کشور نگریسته می‌شود که فاقد هرگونه اراده‌ای مستقل و تعلقات میهن‌گرایانه بوده و سزاوار هرگونه سرزنشی است.

البته درمیان سایر نگاه‌های برآمده از گفتمان‌های سیاسی و حزبی در درون نظام جمهوری اسلامی اعم از نیروهای ملی، ملی-مذهب‌ها، و ... که آن‌ها نیز نگاهی بدبینانه به غرب و آمریکا دارند، اما درجهٔ وابستگی و نوکری یا دست‌نشانگی شاه را به‌مراتب کم‌تر از محافل رسمی جمهوری اسلامی می‌دانند. مانند کتاب *تاریخ سیاسی بیست و پنج‌سالهٔ ایران از کودتا تا انقلاب* اثر غلام‌رضا نجاتی یا خاطرات بازرگان و ابراهیم یزدی، و ...

پنجم، نگاه‌های مستقل، دانشگاهی، و غیرسیاسی که البته هنوز یک جریان پژوهشی ضعیفی محسوب می‌شود و تحت‌الشعاع سیطرهٔ جریان‌های پیش‌گفته قرار دارد، اما

سخت می‌کوشد خود را از سیطره نگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک برهاند. نیرومندشدن و نضج‌گرفتن این نوع پژوهش‌ها نیازمند تفکر و تأمل در آثار تولیدشده و بازخوانی انتقادی دیدگاه‌های موجود و گسترش فضای نقد و گفت‌وگو است. این نوع آثار معمولاً توسط محققان یا ایران‌پژوهان مستقل، چه در داخل و چه در خارج از کشور، نوشته می‌شوند و باید در راه تقویت این جریان‌ها مجدانه گام برداشت. از نگاه نگارنده، کتاب نیکسون، کسینجر، و شاه؛ روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد نوشته رهام الوندی را باید در این مقوله گنجانند.

۴. اهمیت اثر

به‌باور نگارنده این جستار کتاب رهام الوندی از جنبه‌های زیر حائز توجه و اهمیت است:

۱. این اثر روایت یک ایرانی مقیم آمریکا است که می‌کوشد مناسبات دو کشور را فارغ از فشارها و نگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک دو کشور بررسی کند و تفسیری مستقل ارائه دهد.

۲. استفاده گسترده از اسناد وزارت خارجه آمریکا از ویژگی‌های برجسته این اثر است. نویسنده افزون بر اسناد، از خاطرات و یادداشت‌های برخی از بازماندگان خاندان پهلوی به‌ویژه علم و مجموعه تاریخ شفاهی هاروارد و در مواردی نیز از مصاحبه با نخبگان دوره پهلوی از جمله اردشیر زاهدی بهره برده است (الوندی ۱۳۹۵: ۱۳). این امر هرچند به غنای اثر افزوده است، منابع نویسنده را تا حد زیادی محدود و یک‌سویه کرده و او را از اسناد دستگاه‌های تصمیم‌گیر و دیپلماتیک داخل ایران و روایت‌های منتقدان حکومت شاه محروم کرده است. به همین سبب نویسنده قادر نبوده است ابعاد پیچیده تاریخ دیپلماسی ایران را ارزیابی کند.

۳. بی‌تردید از نقاط قوت این کتاب این است که الوندی بر یک مسئله مشخص تمرکز کرده است. او می‌نویسد: تاکنون درباره تأثیر جنگ سرد بر ایران و نیز تأثیر سیاست‌های آمریکا بر ایران پژوهش‌های متنوعی انجام شده است. اما او قصد دارد این پرسش را به‌نحو دیگری طرح کند و آن این است که تأثیر ایران را در چگونگی نبرد آمریکا در جنگ سرد بررسی کند و کتاب هم کوشیده است بر همین مسئله وفادار بماند.

۴. الوندی از مجموعه مسائل موجود در تاریخ روابط شاه و آمریکا بر سه موضوع یا سه مناقشه مهم تأکید ورزیده و از شرح روابط دو کشور در حوزه‌های گوناگون

سریچی کرده است. این سه موضوع عبارت‌اند از: جنگ پنهان ایران و عراق و دخالت آمریکا توسط ایران، مسئله امنیت خلیج فارس پس از خروج انگلیس، و رؤیاهای هسته‌ای شاه. تمرکز بر مسائلی مشخص، طرح پرسش و ره‌یافتی مشخص، و طرح چالشی جدید در حوزه مطالعات تاریخ روابط ایران و آمریکا از دیگر ویژگی‌های این کتاب است که آن را به موضوع تفکر تبدیل می‌کند. ضمن آن‌که این مسائل هنوز هم از مسائل مهم منطقه‌ای ایران محسوب می‌شوند، مانند: امنیت خلیج فارس و مناقشات منطقه‌ای بر سر آن و دوقطبی ایران - عربستان، مسائل هسته‌ای ایران و مخالفت آمریکا با آن، و مسئله کردها و روابط با عراق. در واقع، پژوهش آقای الوندی تلاش برای استفاده کاربردی و منطقی از دانش تاریخ در حوزه مسائل ریشه‌دار و مناقشه‌آمیز کنونی است که بر اهمیت آن می‌افزاید.

۵. از دیگر نقاط اهمیت این اثر ایجاد افقی تازه در مطالعات روابط خارجی ایران و دفاع از ضرورت خوانش‌های دیگر، فهم‌های متفاوت‌تر، و برداشت‌های متنوع‌تر است که در مجموع زوایای تازه‌ای به روی تاریخ‌پژوهان و صاحب‌نظران روابط خارجی و حتی کارگزاران دیپلماسی می‌گشاید.

۶. این اثر نشان می‌دهد که اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و هوشمندانه و استفاده از فرصت‌های بین‌المللی تا چه اندازه می‌تواند منافع کشور را اعتلا بخشد و امکان‌ها و ظرفیت‌های تازه‌ای برای کشور ایجاد کند.

۷. نفی نگاه توطئه و ایجاد تردید در این نوع کلان روایت‌ها و واداشتن محققان به نقد و تفکر و امکان طرح پرسش‌های متفاوت‌تر از دیگر ویژگی‌های این اثر است.

۵. مدعای اصلی کتاب

بی‌گمان در چشم‌انداز سیاست خارجی آمریکا، ارزش واقعی ایران به مراتب بیش‌تر از ویتنام و کره و نقاط دیگری بود که آمریکا در آن مداخله نظامی کرد. به همین سبب گفته می‌شود که اگر انقلاب ایران در دهه ۱۳۳۰ یا ۱۳۴۰ رخ می‌داد و جریان انتقال نفت را مختل می‌کرد، آمریکا مداخله نظامی می‌کرد (آمبروز ۱۳۶۵: ۴۰۰-۴۰۱). از همین رو، پردازش و تحلیل مناسبات ایران و آمریکا همواره جذاب، مناقشه‌آمیز، و بحث‌انگیز است.

رهام الوندی در این کتاب برخلاف تاریخ‌نگاری‌های رسمی به‌جای روایتی قالبی و کلیشه‌ای از کل دوره روابط ایران و آمریکا، به ضرورت تمایز و تفکیک بین دوره‌های متفاوت در مناسبات دو کشور باور دارد. این البته پرسشی است که هریک از پژوهش‌گران

این میدان باید از خودشان بپرسند که آیا چند دهه مناسبات شاه و آمریکا از جنگ جهانی دوم تا انقلاب را باید به صورت یک روند یک‌سان و یک‌دست نگریست و براساس یک نظریه و یک رهیافت تحلیل کرد یا باید آن را متناسب با اقتضانات سیاسی به دوره‌های مختلف و متمایز تقسیم کرد؟ اگر به تفاوت و تمایز قائل باشیم، مبنای این تمایز چیست و آثار و نشانه‌های آن کدام است و چگونه متجلی شده است؟ در برابر کسانی که معتقدند منطبق روابط دو کشور در گذر زمان هیچ دگرگونی معناداری نیافته است، چه استدلالی می‌توان اقامه کرد؟ آیا ماهیت مسائل بین‌الملل در دوره تشدید جنگ سرد و در دوره تشنج‌زدایی یکی است؟ آیا می‌توان مسائل دوره کودتای ۲۸ مرداد و امضای قرارداد کنسرسیوم را با تحولات نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ به‌ویژه افزایش جهانی قیمت نفت و پس از آن را با یک شیوه و با یک نظریه و رهیافت تحلیل کرد؟

درباره ضرورت یا عدم ضرورت تمایز و تفکیک بین دوره‌های متفاوت در مناسبات دو کشور دو رهیافت کلان وجود دارد:

نخست، رویکردهای سیاسی و ایدئولوژیک چه ایرانی و چه آمریکایی و چه مارکسیستی و غیرمارکسیستی که معمولاً قائل به تمیز و تفکیک نیستند و همه این دوره‌ها را با یک نظریه خواه وابستگی و دست‌نشانده‌گی و خواه استقلال و ابتکار عمل و ... به یک چشم می‌نگرند و با کلان روایت‌های توطئه‌نگر یا استقلال‌گرا واقعیت‌های متنوع و پیچیده موجود در مناسبات دو کشور را در قالب‌های از پیش طراحی شده می‌ریزند و نتیجه واحد و دل‌خواه خود را می‌گیرند.

دوم، رهیافت پژوهش‌گران مستقل که برخلاف کلان‌روایت‌های سیاسی و ایدئولوژیک موجود، نگاهی واقع‌بینانه و انتقادی به موضوع دارند و بر این باورند که شناخت عمیق روابط دو کشور مستلزم در نظر گرفتن واقعیت‌های موقعیت‌مند، بازیگران، و مسائل متنوعی است که در هر یک از دوره‌ها ممکن است صحنه سیاست را تغییر داده باشند. به همین خاطر، قاطعانه از تمایز و تفکیک دوره‌ها سخن می‌رانند و از منطبق تغییر در مناسبات دو کشور دفاع می‌کنند. اهمیت کتاب رهام الوندی این است که از همین زاویه به موضوع نگریسته است.

کانون اصلی مباحث این کتاب شرح مسائلی است که جایگاه ایران را از یک دولت فرودست به شریک ایالات متحده در دوره ریچارد نیکسون تبدیل می‌کند. نوآوری تاریخ‌نگارانه کتاب طرح نسبتاً مبسوطی از عملیات پنهان ایران و سازمان سیا در

کردستان عراق (از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵) است که دولت نیکسون و اسرائیل به تبعیت از ایران از شورش کردها علیه حکومت بعثی عراق پشتیبانی می‌کنند. اما با بروز ماجرای واترگیت و استعفای نیکسون از ریاست جمهوری، روابط ایران و آمریکا در پی شکست مذاکرات مربوط به مسائل هسته‌ای با دولت جerald فورد از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ روبه‌افول می‌نهد.

الوندی در این کتاب از چهار دوره متفاوت سخن گفته است: نخست، دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد تا اواسط دهه ۱۳۴۰ یعنی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳، که در این دوره شاه تاحد زیادی وابسته و دنباله‌رو سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا بود؛ دوم، از میانه‌های ۱۹۶۰ یعنی هم‌زمان با ریاست جمهوری جانسون که دینامیسم مناسبات دو کشور دست‌خوش تغییر شد و می‌توان آن را دوره گذار نامید؛ سوم دهه ۱۹۷۰ و هم‌زمان با ریاست جمهوری نیکسون که با مسائل مهمی چون سیاست تشنج‌زدایی بلوک شرق و غرب، جنگ ویتنام، افزایش قیمت نفت و افزایش قدرت نظامی و سیاسی شاه در منطقه خلیج فارس همراه است؛ و چهارم، دوره ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ که دوره بازگشت به مناسبات پس از کودتا بود. بنابراین، ایجاد نگاهی متفاوت به داستان روابط خارجی و تقسیم آن به دوره‌های متفاوت و شرح منطق حاکم بر هریک از دوره‌ها از نقاط قوت این اثر است.

به‌خاطر نوع نگاه کتاب یعنی فاصله‌گرفتن از نگاه‌های ایدئولوژیک و توطئه‌نگرانه، الوندی با این نظریه، که شاه و کالت آمریکا را برعهده داشته است، آشکارا مخالفت می‌کند و معتقد است اصولی که در دهه ۱۹۵۰ بر مناسبات دو کشور حاکم بود در اواسط دهه ۱۹۶۰ روبه‌تغییر نهاد و در دهه ۱۹۷۰ دگرگون شد. شاه در دهه آخر حکمرانی‌اش روابط خود را از چهارچوب فرادست - فرودست به شریک واقعی در جنگ سرد تبدیل کرد و در پیوند با نیکسون - کسینجر، هم نفوذ اتحاد شوروی را کاهش داد و هم برتری منطقه‌ای ایران را به‌نمایش گذاشت. شاه در این دوره نه‌تنها در روابط بین مسکو - واشنگتن، بلکه بر روابط متحدان آن‌ها در جهان سوم اثر نهاد. او دیگر ناظر کشاکش جهانی ابرقدرت‌ها نبود، بلکه در این منازعات سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی به‌عنوان یک بازیگر فعال حضور داشت و در اغلب مسائل و اوقات با ابرقدرت‌ها در راستای بلندپروازی‌های منطقه‌ای خود هم‌دستی می‌کرد و گاه آن‌ها را آلت دست خود قرار می‌داد (الوندی ۱۳۹۵: ۱۲-۱۳).

الوندی می‌نویسد: با بررسی اسناد طبقه‌بندی‌شده دوره نیکسون، که اکنون در دسترس محققان قرار دارد، روشن شده است که شاه به‌صورت مستقل از ابزارها و اهرم‌های گوناگون در برابر نیکسون و کسینجر استفاده می‌کرده است، زیرا شاه در دهه ۱۹۷۰

کنش‌گری فعال و مهم در عرصه بین‌المللی بود و از نفوذ فوق‌العاده خود بر کاخ سفید در دوره نیکسون - کسینجر بهره می‌برد تا سیاست خارجی را در منازعات منطقه‌ای از خاورمیانه تا جنوب شرق آسیا شکل دهد. شاه پس از خروج انگلیس از خلیج فارس با پرکردن خلأ ناشی از آن ایران را به یکی از دو ستون اصلی در منطقه تبدیل کرد و از این اقتدار برای افزایش قیمت جهانی نفت، حل مشکلات مرزی با عراق در اروندرود، و بازکردن نقش آمریکا در منازعات کردها علیه دولت عراق سود جست و عملاً آمریکا را در وضعیتی قرار داد که جز قبول تصمیم شاه نمی‌توانست کار دیگری انجام دهد.

اما با بروز جریان واتر گیت و استعفای نیکسون این روابط شراکت‌آمیز دست‌خوش آسیب شد. شکست مذاکرات شاه با آمریکا درباره دست‌یابی به فناوری هسته‌ای و تبدیل شدن به یک قدرت نظامی و اقتصادی با روی کارآمدن فورد دست‌خوش تغییر شد، زیرا شاه دیگر نتوانست با فورد تعامل سازنده داشته باشد. چون آمریکا می‌کوشید که فراتر از پادمان وان‌پی‌تی ایران را به قبول تعهداتی وادارد که شاه نپذیرفت و این سرآغاز رفتار مجدد آمریکا در قالب یک دولت فرادست بود، نه دولتی شریک ایران. درحالی‌که در دوره نیکسون این رابطه نشانه سلطه آمریکا یا استثمار ایران نبود (همان: ۱۴-۱۷).

۶. مشکلات، ضعف‌ها، و کاستی‌های کتاب

۱. انتزاعی دیدن رخدادهای از ضعف‌های مهم این کتاب است. با آن‌که نویسنده درباره سه موضوع یا سه رخداد در حوزه سیاست خارجی سخن گفته است، اما هیچ تصویری از بستر سیاسی و اجتماعی و حتی فضای بین‌المللی که این رخدادهای در درون آن رخ داده‌اند ترسیم نکرده است. در واقع، موقعیت‌مندی تاریخی رخدادهای و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر عاملی غایب است که فهم پدیده‌ها و روابط بین آن‌ها را در بستری که آن تحولات به‌وقوع پیوسته‌اند، دشوار ساخته است.

۲. تأکید بر دوسه شخصیت خاص به‌عنوان بازیگران اصلی و دخالت‌ندادن سایر بازیگران از مشکلات مهم کتاب است. چنان‌که در سراسر کتاب به‌ندرت به اسامی دیگری برمی‌خوریم و نام‌های اصلی همان نام‌هایی است که در عنوان کتاب یاد شده‌اند.

۳. عدم توجه نویسنده به ساختارها، نهادها، قواعد، و پدیدارهای دیگری که بر واقعیت‌های تاریخی روابط دو کشور اثر نهاده‌اند درک بهتر رخدادهای موردبحث را دشوار ساخته است.

۴. رویکرد کاملاً توصیفی و روایی اثر و فقدان تحلیل‌های عمیق و ناتوانی در تبیین و توضیح روابط بین پدیده‌ها از دیگر مشکلات کتاب است.
۵. گزینش اسناد با محوریت بازیگران مورد مطالعه و پی‌ریزی شالوده‌بحث براساس آن‌که موجب بروز گسست‌های جدی از زمان تاریخی و متن جامعه شده است.
۶. اتکای بیش از حد به منابع آرشیوی موجب دنباله‌روی از مکاتبات و اسناد شده است. در نتیجه، به طولانی‌تر شدن بحث‌ها و تکرار فراوان مطالب انجامیده و اجازه ابتکار عمل را از محقق سلب کرده است. در نتیجه، حضور و نقش‌آفرینی پژوهش‌گر را در متن کم‌رنگ کرده است.

۷. نقد مدعی اصلی نویسنده

تردیدی نیست که قتل کندی در ۱۳۴۲ و ریاست جمهوری جانسون نقطه عطفی در روابط ایران و آمریکا است. به همین خاطر، در برابر مدعی اصلی الوندی چند دیدگاه و ره‌یافت مختلف نیز وجود دارد که وی به نقد و ارزیابی آن‌ها پرداخته و کاستی‌ها و نارسایی‌های آن‌ها را آشکار نساخته است تا بر بنیاد آن مدعی خود را اثبات کند. برای نمونه، غلامرضا نجاتی، پژوهش‌گر ایرانی مقیم آمریکا، بر این باور است که ایران در دهه ۱۹۷۰ با وابستگی به آمریکا بدون آن‌که امتیازی به‌دست آورد، تعهدات عمده‌ای برعهده گرفت. ایران نه تنها ژاندارم امنیت خلیج فارس شد، بلکه در نقاط دوردست از مرز خود دنباله‌روی آمریکا و تأمین‌کننده انرژی اسرائیل و آفریقای جنوبی شد و در برابر افغانستان و عراق، که روابط نزدیکی با شوری داشتند، نقش یک نیروی بازدارنده را ایفا کرد. آمریکا نیز از طریق ایران به مقابله با بغداد و کابل و جلوگیری از توسعه‌طلبی این رژیم‌ها پرداخت، مانند کمک به استقلال‌طلبان کرد و مخالفان دولت افغانستان (نجاتی ۱۳۷۱: ج ۱، ۵۲۷).

حتی نجاتی معتقد است افزایش بهای نفت تا زمانی که شاه در ایران حکومت می‌کرد به سود آمریکا و به زیان رقیبان صنعتی‌اش از جمله ژاپن بود، زیرا شاه یکی از بازیگران تیمی بود که دانسته یا ندانسته به سود آمریکا عمل می‌کرد و به توصیه آمریکا به سومالی اسلحه می‌فرستاد و به سرکوب شورشیان عمان کمک می‌کرد (همان: ۵۳۱-۵۳۲).

آبراهامیان، دیگر پژوهش‌گر ایرانی مقیم آمریکا، معتقد است با قدرت‌گیری شاه، مطبوعات آمریکا به انتقاد از شاه پرداختند و از فشاری که بر مخالفان وارد می‌ساخت ابراز نگرانی می‌کردند. به همین خاطر، کنگره آمریکا در فروش گسترده تسلیحات پیشرفته

به حکومتی که متکی به یک فرد (شاه) بود، ابراز تردید کرد. مقامات واشنگتن هم شاه و هم رژیم او را «کله‌شقی» نامیدند. کمیته فرعی نمایندگان مجلس آمریکا اعلام کرد که نمی‌توان حکومت شاه را باثبات قلمداد کرد، مگر این‌که به مشارکت مردمی تن دهد و ساختارهای پارلمانی مناسب ایجاد کند و آزادی بیان و قلم را بپذیرد. به همین خاطر، کارتر ایران را در ردیف کشورهای شمرده که باید در آن برای حفظ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی گام‌های مؤثری بردارد (آبراهامیان ۱۳۸۰: ۶۱۶-۶۱۷).

واقعیت این است که نیکسون و کسینجر به اقدام‌های گسترده‌ای برای کاهش اختلافات فراگیر در صحنه بین‌المللی دست یازیدند. برای این منظور، واحدهای منطقه‌ای که از قابلیت بیش‌تری برای بازسازی ساختار اقتصادی و نظامی برخوردار بودند در کانون توجه قرار دادند (متقی ۱۳۷۶: ۶۹). در چنین فضایی شاه به‌عنوان یک واحد منطقه‌ای در دکترین نیکسون جای گرفت و آمریکا کوشید ضمن کمک‌های اقتصادی و نظامی دست شاه و نیروهای مسلح وی را در جانشینی نیروهای بریتانیایی، که در حال ترک منطقه بودند، باز بگذارد. افزایش بهای نفت به ایران اجازه داد تا تأسیسات نظامی لازم را با خرید پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی از آمریکا دایر کند (دانشگاه جرج واشنگتن ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۳۰).

به‌موجب دکترین نیکسون، ایران و اسرائیل حافظان منافع آمریکا در خاورمیانه شدند. آمریکا اختیار و مراقبت از خاورمیانه عربی را به اسرائیل و نقش ژاندارم خلیج فارس را به عهده ایران نهاد و بخش مهمی از مسئولیت‌های سیاسی و نظامی خود را در منطقه به این دو کشور سپرد (واعظی ۱۳۸۱: ۷۲-۷۳).

به‌باور باری روین، جانسون پس از بروز پی‌آمدهای جنگ سرد طرح‌هایی برای اجرای اصلاحات اجتماعی در آمریکا به اجرا گذاشت و از فشار به شاه برای اجرای اصلاحات کاست و شاه را کم‌وبیش به حال خود واگذاشت. شاه نیز با استفاده از فرصت‌های بین‌المللی ایجادشده، در اواخر دوره جانسون نقشه‌های خود را برای تبدیل شدن به بزرگ‌ترین قدرت نظامی به آمریکا قبولاند (روبین ۱۳۶۳: ۹۸-۹۹). در این دوره، اختلاف اساسی‌ای بین نظریات سیاسی واشنگتن و تهران بروز یافت. آمریکا هم‌چنان درگیر مسائل خود با شوروی بود، اما شاه با عادی‌سازی روابط با شوروی کوشید خیال خود را از همسایه شمالی راحت کند. شاه حتی آمریکا را تهدید کرد که اگر سلاح‌های موردانتظارش را به او نفروشد، وی آن‌ها را از شوروی خواهد خرید. مهم‌ترین عاملی که دست شاه را باز گذاشت افزایش قیمت جهانی نفت بود که با تحریم فروش نفت توسط اعراب ایران به تنها منبع فروش نفت به غرب تبدیل شد (همان: ۱۰۰-۱۰۱).

عواملی که در ایجاد تغییر در مناسبات منطقه‌ای به شاه کمک کردند عبارت بود از: اهمیت استراتژیک ایران، افزایش قیمت نفت، و خروج نیروهای انگلیسی از منطقه و تلاش شاه برای پرکردن این خلأ که آمریکا پس از تجربه تلخ ویتنام آمادگی لازم برای پرکردن این خلأ را نداشت. همچنین آمریکا این نظریه شاه را که دیگر شوروی خطر اصلی برای کشورهای خاورمیانه نیست پذیرفت، زیرا تلاش‌های شاه با دکترین نیکسون مبنی بر کاهش تعهدات آمریکا و واگذاری تعهدات نظامی آمریکا در هر منطقه به کشورهای آن منطقه انطباق داشت (همان: ۱۰۲).

هنگامی که اختلافات مرزی ایران و عراق بالا گرفت، عراق ده‌ها هزار ایرانی مقیم عراق را از خاک خود اخراج کرد و دو کشور ایران و عراق در آستانه یک جنگ واقعی قرار گرفتند (همان: ۱۰۵). اما در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ در واقعه شورش کردهای شمال عراق دولت ایران و آمریکا به صورت پنهانی به پشتیبانی از این حرکت پرداختند. توافق شاه و آمریکا در موضوع کردها چنان مخفی ماند که فقط چند تن از اعضای کابینه و مقامات سیا در جریان آن قرار داشتند و ترتیب کمک‌های نظامی آمریکا از طریق ایران داده می‌شد. بخش مهمی از آن‌ها سلاح‌های ساخت چین و شوروی بود که در جنگ ویتنام به غنیمت گرفته شده بود. کردها گرفتاری بزرگی برای عراق پدید آوردند. به همین خاطر، عراق در ۱۹۷۵ به نحو غیرمنتظره‌ای با ایران کوتاه آمد. به دنبال آن، شاه از پشتیبانی کردها دست کشید و جنبه تبلیغاتی دو کشور پایان یافت. آمریکا در برابر یک عمل انجام‌شده قرار گرفت و کردها به حال خود رها شدند و در برابر حملات شدید ارتش عراق عقب نشستند و عده‌ای به خاک ایران گریختند یا به شرایط دولت عراق تن دادند (همان: ۱۱۲).

بنابر آنچه گفته شد، ادعای الوندی سخن تازه‌ای نیست. این موضوع را سال‌ها قبل باری روبین مطرح کرد و هنر الوندی صرفاً بسط این دیدگاه است. به علاوه، مسائل مهمی وجود دارد که اصل ادعای الوندی مبنی بر رابطه برابر به‌عنوان شریک شاه با آمریکا در دهه ۱۹۷۰ را زیر سؤال می‌برد:

نخست، اگر شاه به چنین سطحی از روابط در دوره نیکسون دست یافت، چرا نتوانست هم‌چون پدرش قرارداد کاپیتولاسیون را لغو کند؟ امتیازی که به تعبیر الوندی ناگزیر شد برای تسلیم شدن در برابر آمریکا حق حاکمیت ایران را نادیده بگیرد و به همین خاطر بهای سنگین ترور خود در فروردین ۱۳۴۴ را پردازد (الوندی ۱۳۹۵: ۴۷).

دوم و مهم‌تر این که چرا در آغاز دهه ۱۹۷۰، که به‌باور الوندی اوج قدرت شاه و نقش‌آفرینی‌اش در منطقه و جهان بود، وی حاضر به پذیرش استقلال بحرین شد؟ و مصوبه

سال ۱۳۳۶ مجلس شورای ملی، که بحرین را استان چهاردهم کشور خوانده بود، نادیده گرفت و به همه‌پرسی درباره جدایی همیشگی بحرین و نتیجه حاصل از آن تن داد؟ سوم، اگر ادعای الوندی را مبنی بر این که شاه در دوره نیکسون به رابطه‌ای برابر با آمریکا دست یافت بپذیریم، این پرسش مهم مطرح می‌شود که آیا شاه خود مقدمات این امر را فراهم ساخت یا سیاست خارجی آمریکا ایجاب می‌کرد چنین مناسباتی شکل بگیرد؟ واقعیت این است که آنچه میدان را برای بازیگری شاه هموار می‌ساخت نحوه تعامل رؤسای جمهور آمریکا بود تا بازیگری شاه. در واقع، این استقلال عمل وی بیش‌تر محصول دوره کوتاهی از دوره ریاست جمهوری نیکسون می‌شد، چون نه پیش از او و نه پس از او این امر تکرار نشد. زیرا سایر رؤسای جمهور آمریکا راه‌بردها، سیاست‌ها، و برنامه‌هایشان را به وضعیت روابط فرادست - فردوست بازگرداندند و شاه عملاً قادر به تغییر این چرخه نبود و درحقیقت این نوع رابطه صرفاً در دوره‌ای خاص و فضایی محدود و مشخص صورت گرفت و شکل‌گیری آن به حسن‌نیت نیکسون بازمی‌گشت و استدلال‌های الوندی نیز نشان می‌دهد که شاه قادر به دگرگونی این فرایند نبود و بازیگری فعالانه و تأثیرگذار او در این دوره یک استثنا بوده است نه یک قاعده. استثنائی که اقتضائات بین‌المللی و ضرورت‌های سیاست خارجی آمریکا ایجاب می‌کرد.

چنان‌که خود الوندی معترف است، شاه که از رفتار آمریکا با خود به‌مثابه بچه مدرسه‌ای یا زن صیغه‌ای به‌جای زن عقدی همواره گله‌مند بود، با پیروزی نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری و خروج بریتانیا از خلیج فارس فرصتی پیدا کرد تا رابطه فرادستی و فرودستی را تغییر دهد و این رابطه را به رابطه دو شریک تبدیل کند. در همین زمان، آمریکا به دخالت خود در امور ایران یا محدودیت‌های خرید تسلیحات پایان داد. آمریکا، که مشغول جنگ ویتنام و تشنج‌زدایی با بلوک شرق و بازگشایی روابط با چین بود، به ایران تکیه کرد که اکنون به‌جای انگلیس وظیفه دفاع از لوله‌های نفتی خلیج فارس را برعهده گرفته بود. با این اقدامات، شاه از یک فرمان‌بردار ناراضی و نامطمئن دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به چهره‌ای مطمئن و مستقل بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ تبدیل شد (همان: ۴۹).

فرد هلیدی با نگاهی واقع‌بینانه در شرح علت این دگردیسی می‌نویسد: شاه از اواسط دهه ۱۹۶۰ در سیاست‌های خارجی خود روش‌هایی را تعقیب کرد که این کشور را به بزرگ‌ترین قدرت آسیای غربی تبدیل کرد. البته تشویق‌های آمریکا و دگرگونی‌های داخلی ایران به‌ویژه سرکوبی مخالفان و دست‌رسی به منابع اقتصادی بیش‌تر، یعنی افزایش قیمت نفت، در این امر بسیار مؤثر بود. ایران بی‌تردید برجسته‌ترین نمودار

دکترین کسینجر بود که به موجب آن برخی از کشورهای جهان سوم می‌بایست نقش سیاسی و نظامی فعال‌تری هم در حفظ امنیت خود و هم حفظ ثبات نظام سرمایه‌داری، که پس از جنگ برعهده آمریکا بود، ایفا کنند (هلیدی ۱۳۵۸: ۲۵۹). عواملی که بر این تصمیم تأثیر گذاشت این بود: نخست، ایران متحد طبیعی آمریکا پس از جنگ جهانی بود؛ دوم، ایران موقعیت راه‌بردی مهمی داشت و هم از نظر اقتصادی، سیاسی، و نظامی نیرومندترین کشور منطقه محسوب می‌شد؛ سوم، ایران همسایه جنوبی شوروی بود؛ چهارم ایران هیچ‌گاه مستعمره نبود؛ و پنجم، حکومت ایران علاقه فراوانی به پرکردن خلأ ناشی از خروج بریتانیا از خلیج فارس داشت (همان: ۲۵۹-۲۶۱).

البته نکته مهم و مغفول‌مانده در پژوهش‌هایی که با رویکرد سیاسی و ایدئولوژیک صورت می‌گیرد این است که معمولاً فراموش می‌کنند که شاه در این موقعیت استثنائی هم هوشمندانانه و زیرکانه از شرایطی که در دوره نیکسون فراهم آمد، به سود کشورش استفاده کرد و با بازیگری‌های دقیق و حساس خود هم منافع ایران را تأمین کرد و هم کوشید از روابط فرادستانه - فرودستانه فاصله بگیرد و تاجایی که شرایط اقتضا می‌کرد، استقلال عمل خود را در شرایطی متعادل‌تر حفظ کند که خود این امر دستاورد مهمی برای شاهی بود که در زمین بلوک غرب بازی می‌کرد.

گازپوروسکی نیز در تحلیلی مشابه معتقد است که از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ سیاست خارجی ایران دست‌خوش تغییراتی شد که بازتاب اولویت‌های شاه بود و در واکنش به سیاست قدرت‌های منطقه صورت می‌پذیرفت. افزایش قدرت نظامی ایران، خروج بریتانیا از خلیج فارس، جاه‌طلبی‌های شاه، رابطه نزدیک با آمریکا و متحدانش در منطقه از جمله اسرائیل، و پیوندهای سیا و ساواک موجب می‌شد ایران به ستون اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شود و در نتیجه رابطه دست‌نشانده‌گی به‌طور اساسی کاهش یابد (گازپوروسکی ۱۳۷۱: ۳۴۶). شاه با حفظ روابط خوب با شوروی و فعال‌ساختن اوپک و جنبش عدم تعهد و مجامع بی‌طرف بین‌المللی می‌کوشید با این برداشت، که دست‌نشانده آمریکا است، مقابله کند. این اقدامات شاه را کاملاً مستقل از آمریکا ساخت و باعث نارضایتی سیاست‌گذاران آمریکا شد، اما منتقدان شاه این موضوع را نپذیرفتند و او را عروسک آمریکا می‌پنداشتند (همان: ۳۴).

درواقع، آنچه از تحلیل‌های الوندی و سایر پژوهش‌گران برمی‌آید این است که تغییر مبنای مناسبات شاه و آمریکا فقط به خواست و اراده دولت آمریکا صورت گرفت و ناشی از اقتضات و مسائلی بود که آمریکا در صحنه بین‌المللی با آن‌ها دست‌به‌گریبان بود

نه ناشی از قدرت ذاتی، عینی، و درونی ایران. به عبارت دیگر، اگر سیاست آمریکا براساس روال پیشین ادامه می‌یافت، مناسبات شاه و آمریکا بر محور همان الگوی فرادست - فرودست باقی می‌ماند و این امر نقض مدعیات الوندی است. چنان‌که خود او مدعی است پس از نیکسون در دوره فورد و کارتر همان روند پیشین ادامه یافت. درحالی‌که نیکسون، با برداشتن کلیه محدودیت‌های فروش اسلحه آمریکایی به ایران، به شاه اجازه داد رهبری منطقه‌ای که شاه همیشه در پی آن بود برعهده گیرد (الوندی ۱۳۹۵: ۵۳). جیمز بیل این موضوع را به‌زیبایی باز گفته است: به‌یقین دولت جانسون روند سیاست آمریکا را به طرف‌داری از پهلوی جهت داد. این تغییر پس از برنامه اصلاحات ارضی، که با فشار کندی صورت گرفت، آغاز شد و به یک تغییر جهت کامل در روابط ایران و آمریکا انجامید (بیل ۱۳۷۱: ۲۴۴).

باز خود الوندی می‌نویسد: در دوره جانسون این ایده مطرح بود که میزان تسلیحات ایران نباید آن‌قدر افزایش یابد که دولت‌های ساحلی را بترساند. هرگونه تغییری در این سیاست‌ها به کسی بستگی داشت که در آینده بر کرسی ریاست‌جمهوری آمریکا تکیه می‌زد (الوندی ۱۳۹۵: ۶۵). این امر هنگامی که مخالفت‌های مردمی علیه شاه بالا گرفت، بیش‌ازپیش بروز یافت و نهایتاً شاه را به یک «قدرت منطقه‌ای وابسته» بر بنیاد درآمدهای نفتی تبدیل کرد. یعنی قدرتی که از استعداد و زایش درونی برای حفظ و تداوم خود بدون وابستگی شدید و بلندمدت به ایالات متحده ناتوان بود (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به‌روایت تاریخ کمبریج ۱۳۷۵: ۲۱۶).

چهارم، الوندی با آن‌که در دهه ۱۹۷۰ برای شاه ابتکار عمل قائل شده است، قوام و نقش‌آفرینی مستقل او را در مهار بحران آذربایجان زیر سؤال برده و آن را محصول سیاست شوروی دانسته است. درحالی‌که این نوع نگاه با واقعیت‌های تاریخی چندان سازگار نیست. هرچند شوروی برای حفظ ظاهر و پرستیژ کشورش خواهان واگذاری سوری نفت ایران شد و می‌دانست که مجلس ایران با آن مخالفت خواهد کرد، اما الوندی نتوانسته است این اقدام را، که ناشی از خلاقیت و هوشمندی قوام در شکایت به‌موقع از سازمان ملل، شورش بختیاری‌ها در جنوب، ورود سه تن از اعضای حزب توده به کابینه و جلب اعتماد شوروی و پشتیبانی آمریکا، و ... بوده است به‌درستی تحلیل کند. اما درعوض می‌نویسد: استالین در پی طرح شکایت ایران به شورای امنیت متوجه شد که بی‌گدار به آب زده است و درصدد رهایی خود از این مهلکه برآمد. لذا به پیشه‌وری دستور عدم مقاومت داد و نیروهای خود را فراخواند و برای حفظ ظاهر با قوام را در چهارچوب قرارداد قوام -

سادچیکف توافق کرد تا مبادا خدشه‌ای به اعتبار شوروی وارد شود و خود می‌دانست که این قرارداد عملی نخواهد شد (الوندی ۱۳۹۵: ۲۶-۲۷). درحالی‌که یک پژوهش‌گر آگاه باید بپذیرد که اگر منطق شرایط متغیر بین‌الملل به شاه فرصت داد تا از فرصت‌های بین‌المللی به سود کشورش استفاده کند، همان منطق نیز می‌توانست به قوام، که به‌مراتب کارکشته‌تر و هوشمندتر از شاه بود، نیز فرصت دهد تا از آن برای نجات آذربایجان بهره جوید. به‌ویژه آن‌که شوروی پیش‌تر در جنبش جنگل نیز نشان داده بود که اهل معامله است.

۸. نتیجه‌گیری

سیاست چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی میدانی متحول، پویا، و پرشتاب است و مناسبات دولت‌ها و نقش‌آفرینی سیاست‌مداران نیز متأثر از همین فضا همواره متغیر و متحول خواهد بود. انتظار ثبات و عدم تغییر در فضای سیاسی یا بین‌المللی انتظاری بیهوده است. طبیعتاً در کشورهای پُر تحرک و پُر تحولی چون ایران و عرصه پرتنش بین‌المللی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که سیر دگرگونی‌ها سریع و شتابان بود، بررسی سیمای دولت‌مردان و نیز مناسبات خارجی کشورها با یک‌دیگر به همان نسبت حساس‌تر و دشوارتر است.

تردیدی نیست که شاه یکی از چهره‌های مهم و تأثیرگذار در عرصه سیاست جهانی به‌خصوص در دهه ۱۹۷۰ م بود. به همین خاطر، ارزیابی عملکرد او و نوع مناسباتش با آمریکا از جهات گوناگون قابل مطالعه است. در این مقاله تلاش شد تا با نقد و ارزیابی ریه‌یافت‌های رهام الوندی درباره میزان و قلمرو نقش‌آفرینی شاه در عرصه سیاست جهانی و تحولات منطقه خلیج فارس، از ضرورت تغییر و تعدیل نگرش‌های سیاسی و ایدئولوژیک درباره مناسبات ایران و آمریکا سخن به‌میان آید و از لزوم باور به دوره‌بندی‌های گوناگون در مناسبات دو کشور و اصل نوسان و چرخش در این روابط دفاع شود تا بتوان از استفاده شاه از این فضای محدود به سود کشور سخن گفت. البته این بدان معنا نیست که خود شاه ماهیت و مبنای مناسباتش با آمریکا را تغییر داد، بلکه از فرصت پیش‌آمده، که ناشی از واقعیت‌های سیاست خارجی آمریکا و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ بود، به سود کشورش بهره جست، اما به‌محض تغییر این شرایط ناگزیر به روابط فرادستانه — فرودستانه تن داد.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۰)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آمبروز، استیفن (۱۳۶۵)، *روند سلطه‌گری تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۳۸-۱۹۸۳*، ترجمه احمد تابنده، تهران: چاپخش.
- الوندی، رهام (۱۳۹۵)، *نیکسون، کسینجر، و شاه: روابط ایالات متحده و ایران در جنگ سرد*، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، تهران: چشمه.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب*، ترجمه فروزنده برلیان (جهان‌شاهی)، تهران: فاخته.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۶)، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران: طهوری.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱)، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: مترجم.
- پهلوی، محمدرضا (۲۵۳۵)، *مأموریت برای وطن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دانشگاه جرج واشنگتن (۱۳۹۱)، *سیاست آمریکا در قبال ایران در طول جنگ سرد ۱۹۴۷-۱۹۹۱*، ترجمه نعمت‌الله عاملی تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- روبین، باری (۱۳۶۳)، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران: آشتیانی.
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج (۱۳۷۵)، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱)، *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران: هفته.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی شاه و آمریکا*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- له دین، مایکل (۱۳۷۱)، *شاه و کارتر*، ترجمه مهدی افشار، تهران: دنیای کتاب.
- متقی، ابراهیم (۱۳۷۶)، *تحولات سیاست خارجی آمریکا، مداخله‌گرایی، و گسترش*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب*، تهران: رسا.
- واعظی، حسن (۱۳۸۱)، *ایران و آمریکا: بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران*، تهران: سروش.
- ونس، سایروس و زیبگنو برژینسکی (۱۳۷۱)، *توطئه در ایران*، ترجمه محمود طلوعی، تهران: هفته.
- هلیدی، فرد (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.